

فرقیزی را هم به دو دسته جومو کچو (مأخوذ از «جومو ک» به معنی افسانه حماسی یا افسانه پریان) و یرچو (مأخوذ از «یر» به معنی ترانه) تقسیم کرده و آنها را به ترتیب با آثدها ۱ (ترانه خوان بدیبه سرای خلاق) و راپسودیست (از برخوان) های یونان قدیم قابل مقایسه می داند . ۲

دست آورد خلاقیت هنری عاشیقها و اسلاف اوزانشان در آذربایجان، غیر از انواع سرودهها که مورد بحث قرار خواهد گرفت، بیش از ۷۲ آهنگ ساز و عاشیقی چون دوییتی، دلغم، یورت یشری، مخمس، ساری تئل، گرایلی، گرمی، یانیق کرم و ... است که سینه به سینه به زمان ما رسیده و ثبت و ضبط و تدوین شده است، و ای بسا نواها که در هر صورت جزو گنجینه های معنوی به شمار می روند، دستخوش فراموشی و نابودی شده اند. این آهنگها و نواها موافق وضعیت قهرمانان داستانها در سلسله ماجراها، اضطرابات و هیجانات آنها و هنرنماییها و قهرمانی هایشان نواخته می شود.

شعر عاشیق انواع بسیار دارد که همه بر اساس اوزان هجایی که با ساختار زبان ترکی تناسب و هماهنگی دارد، سروده شده است. به عنوان مثال می توان از قوشما، گرایلی، تجنیس، جیغالی تجنیس، دثیشمه، باغلاما، اوستادنامه، فیلیل بند، دوداق دیمز، دبل ترپنمز، دیوانی، مخمس، جیغالی مخمس، باباتی، حربه زوربا و ... نام برد.

واژه عاشیق به نظر بعضی از فلاکلورشناسان به معنی کسی است که عشق می ورزد و دل می بازد. جانمایه آفرینندگی عاشیقی لیریکای عاشقانه است؛ عشقی که قلمروش از عالم ملموس و مادی تا جهان روحانی و عرفانی گسترده می شود. عاشیقان حق، به اعتقاد عوام، عاشیقانی بودند که استعداد شاعری را در عالم رؤیا از یک پیر یا ولی دریافت کرده، در پرتو توجه و کرامت آنها، طبع موزون یافته، بند از زبانشان برداشته شده و شعر بر زبانشان جاری گشته بود. آنان بعد از نوشیدن «باده عشق» و مشاهده خیال «دوست» به مقام عاشیق حق نایل می شدند. یادآور افسانه ای که از یک نانوای فقیر و بی سواد، لسان الغیبی می سازد که به نظر عبدالحسین زرین کوب ظاهراً قرن ها بعد درست کرده اند: «احتمال هست که این

۱- Aedes

۲- منظومه های حماسی شفاهی آسیای میانه، ص ۳۲۷.

روایت یک صورت تازه باشد از آنچه برای باباطاهر لر و باباکوهی نقل کرده‌اند و برای آن کرد ساده‌دل که در یک شب دانشمندی شد عربی‌زبان ... با این همه در آثار حافظ اشارت‌های بسیاری هست به اوقاتی که در مدرسه گذرانده است - برای کسب دانش . اعجاب عامه در باره سخن وی [حافظ] بوده است که توانسته است ملی یک افسانه از یک حافظ قرآن ، که اوقاتش در تجسس دیوان‌های عرب می‌گذشته است و در مطالعه کتاب‌های ادب ، یک عامی درس نخوانده بسازد که به اعجاز پاکان غیبی علم لدنی یافته است. این علم لدنی که افسانه‌جویان خواسته‌اند بی‌زحمت درس و مکتب به حافظ منسوب بدانند ، یک رؤیای قدیم انسانی است. حدیث درخت معرفت است و آب حیات که آرزویی است کهنه و به شرق و اسلامیان هم اختصاص ندارد . ۱ «

وامبری ، ترک شناس معروف مجار که در اوایل نیمه دوم قرن نوزدهم ، در لباس درویشی آسیای میانه را سیاحت کرده ، به وجود باور مشابهی در میان ترکمن‌ها اشاره کرده است. بنا به باور آنها، مخدوم قلی ، شاعر نام‌آور ترکمن نیز در پرتو عنایت پاکان و پارسایان، طبع شاعری یافته است. نوشته وامبری از این قرار است: ... ترکمن‌ها مخدوم قلی را - که شرح حالش کم‌وبیش با افسانه‌ها در هم آمیخته - مرد خارق‌العاده‌ای معرفی کرده‌اند که بدون دیدن خیوه و بخارا [که در حقیقت در مدارس آن‌شهرها تحصیل کرده] در اثر يك الهام غیبی به تمام علوم آگاهی و احاطه پیدا کرده است . مخدوم قلی را روزی ، در حالی که بر پشت اسب خوابش می‌برد ، در عالم رؤیا به انجمنی از پیامبر اسلام و اولیا و اتقیا که در مکه تشکیل یافته بوده ، منتقل می‌کنند . مخدوم قلی غرق حیرت ، نگاه محجوبانه‌ای به آن جمع خجسته می‌اندازد. در این حال، عمر، حامی ترکمن‌ها را می‌بیند. عمر او را پیش می‌خواند. پیش می‌رود... پیغمبر دعای خیرش می‌کند و تلنگری بر پیشانی اش می‌زند. مخدوم قلی در حال از خواب بیدار می‌شود . از همین لحظه به بعد اشعار لطیف و دلپذیر برزبان‌ش جاری می‌شود. ترکمن‌ها سروده‌های او رافصیح‌ترین و پرمعنی‌ترین تراوشات مخیله بشری می‌دانند ... ۲

۱ - عبدالحمین زرین‌کوب ، از کوچه زندان ، تهران ۱۳۴۹ ، ص ۲۰ - ۱۸ .

۲ - آرمینوس وامبری ، سیاحت درویشی در زمین در خانات آسیای میانه ،

فتحعلی خواجه‌نوریان ، ج ۳ ، تهران ۱۳۶۵ ، ص ۴۱۱ .

کور اوغلو هم به مانند بعضی از قهرمانان داستانهای شفاهی ، که با خوردن باده عشق و ... طبع شاعری یافته اند ، با خوردن سه حباب از رود ارس - که از بین گؤل (هزار برکه) سرچشمه گرفته - استعداد شاعری و نوازندگی می یابد... عاشیق شعر را نمی نویسد ، می سراید ؛ بدیهه سرایی می کند و سروده هایش را به همراهی ساز و با آواز می خواند . شعر عاشیق از موسیقی جدایی ناپذیر است . سروده های عاشیق ها ، که معمولاً تخلص خود را در پایان آنها می آورند ، در جریان گردیدن از زبان به سینه و برعکس ، مثل قلوه سنگ های مسیر رودخانه تراش و صیقل می خورند و تغییر می یابند . خلق در برابر سراینده گان خود نقش پالاینده ، پیراینده و پرداخت دهنده را دارد . هر قوشمایی که مورد پسند او قرار نگیرد ، خواه ناخواه تکرار نمی شود ، در بوته فراموشی می افتد و بنابراین از بین می رود ؛ اما آنچه قابلیت ماندن داشته باشد ، در جریان تکرار شدن ، دائماً در معرض حک و اصلاح و تجدیدنظر و بازسازی قرار می گیرد . به قول نویسندگان کتاب « ادبیات شفاهی خلق آذربایجان » : « وقتی به اعماق قرون نظر می اندازیم ، می بینیم که اشعار همه عاشیق های کلاسیکمان از زمان قربانی (۲۱) - که در اوایل قرن شانزدهم میلادی (۱۰ هـ) می زیسته - به بعد از طریق شفاهی ، در حافظه خلق زندگی کرده ، در جریان گردیدن از مجلس به مجلس ، زبان به زبان ، قرن به قرن به زمان ما رسیده است . این شعرها نوشته و چاپ نشده ، بلکه تنها در زبان و سینه عاشیق ها و مردم زیسته اند . همین شعرها در طی این مدت ، به مانند نمونه های دیگر خلاقیت خلق - که تخلص و امضای آفرینندگان خود را ابداً ندارند - از نظر فرم و محتوا دستخوش تغییراتی شده و به آمال و آرزوهای خلق و عاشیقان خلق حافظ خود آغشته شده اند . از این روست که هر شعر عاشیقی ، که در طی اعصار مجالس خلق را آراسته ، با وجود ذکر تخلص سراینده خود در بند آخر ، به مثابه مال عمومی خلق زیسته و رشد یافته است . این درست است که اشعار عاشیقی نسبت به ژانرهای دیگر ادبیات شفاهی کمتر تغییر پذیرفته ، اما در هر صورت آثاری که در طی چهار پنج قرن بر زبانها گشته ، در رابطه با حوادث اعصار و ازمنه ، دستخوش تغییراتی شده است . ۱ »

یاشار کمال در مقدمه ای که بر کتاب « روی آسمان آبی ماند » ، تألیف خود و صباح الدین ایوب اوغلو نوشته ، به نکات باریکی در باره تغییر پذیری شعرهای عاشیقی

توجه یافته است . او ، به عنوان نمونه ، شعری از قاراجا اوغلان (۲۲) را انتخاب کرده ، درباره اش می گوید : « از این شعر واریانتهای مختلفی در دست است . خلق در هر ناحیه ای و عصری به میل خود تغییراتی در این شعر داده است . تغییرپذیری شعر خلق در جریان گردش آن از زبان به زبان و زیباتر و صیقلی تر شدنش یک قاعده است . کمتر شعر خلق را می توان - شاید هم اصلاً نتوان - یافت که در جریان انتقال از زبانها به هم تغییر نپذیرفته باشد . هر فردی و یا هر استادی که شعری را یاد می گیرد ، آن را به میل خود و به اقتضای زمانه اش تغییر می دهد . ضمناً شعرهای شاعران بزرگ - که به توسط عاشیقهای دوره گرد منتشر می گردد - در مناطق مختلف به یکدیگر نسبت داده می شود . می بینی که شعری از قاراجا اوغلان - چو کور اووایی - در آناتولی مرکزی به پیرسلطان (۲۳) ابدال و شعری از پیرسلطان در چو کور اووا به قاراجا اوغلان نسبت داده می شود . « و بعد تذکر می دهد که هیچ کدام از شعرهای پیرسلطان ابدال که دارای حال و هوای علوی بوده ، در چو کور اووای سنی مذهب به قاراجا اوغلان نسبت داده نشده و تنها شعرهایی که ترنم سجایای عمومی انسانی دارند ، پذیرفته شده اند ؛ و آن گاه می افزاید :

« من خیلی از شعرهای پیرسلطان را در چو کور اووا به نام قاراجا اوغلان جمع آوری کردم . اما حتی به یک شعر که دارای رنگ مشخص علوی گری باشد ، برخورد نکردم . از اینجا معلوم می شود که خلق نمی تواند شعر یک شاعر بزرگ منطقه دیگری را ، اگر موافق حال خود نیافت ، به شاعر بزرگ منطقه خودش نسبت بدهد . « سپس جنبه دیگری را مورد توجه قرار می دهد و می نویسد که « مردم تمام شعرهای زیبای تمام شاعران کوچک و بزرگ منطقه خودشان را به بزرگترین شاعرشان نسبت می دهند . « و مثال می زند که « وقتی من بچه بودم شعرهای شاعری قول خلیل نام در دهات توروس بر سر زبانها بود . تمام شعرهای این شاعر به محض آن که از کوه به دشت فرود آمدند ، ضمن قبول تغییراتی کم و بیش از آن قاراجا اوغلان شدند . و نیز در دهکده حورو او شاغی ، که همسایه دهکده ما بود ، شاعری قول عبدالرحمن نام زندگی کرده بود و شعرهایش در دهکده ما به نام خود وی شناخته می شدند . اما وقتی از آن حوالی دور می شدی ، شعرهای وی به قاراجا اوغلان تعلق پیدا می کرد . همچنین وقتی جوان بودم ، شاعری به نام ابراهیم در دهکده شابانلی زندگی می کرد که شعرهای خودش را به نام قاراجا اوغلان می سرود .

چند شاعر دیگر که شعرهای خود را به نام قاراجا اوغلان سروده‌اند، شناخته شده‌اند.»
 و بعد به تعریف ماجرای در رابطه با همین موضوع می‌پردازد: «در سال ۱۹۴۱ که در دهات مرثیه جمع آوری می‌کردم (۲۴)، دردهی از یک ترانه خوان، ترانه‌ای که ادعا می‌کرد سروده قاراجا اوغلان است، شنیدم و آن را ثبت کردم. از این که چنین ترانه‌ای یادداشت کرده بودم از شادی در پوست خود نمی‌گنجیدم و آن ترانه را به هر کس که می‌رسیدم، برایش می‌خواندم. دست آخر وقتی آن را برای یک قاچاقچی توتون خواندم، از کوره در رفت و گفت: (این ترانه که مال قاراجا اوغلان نیست، مال عاشیق گاورداغی است، دو سال پیش با همین گوش‌هام از زبان خود او شنیدم... چرا باید ترانه حاجی مال قاراجا اوغلان شده باشد؟ مگر ترانه‌های قاراجا اوغلان بس اش نیست؟)» و ادامه می‌دهد که «بعداً ترانه‌های زیادی از عاشیق حاجی را که به قاراجا اوغلان نسبت داده می‌شدند، جمع آوری کردم.» آن گاه موضوع جالب دیگری را پیش می‌کشد؛ و آن این که مردم چو کور اووا بسیاری از اشعار قاراجا اوغلان را به دادال اوغلو (۲۵)، شاعر بزرگی که دو-سه قرن بعد از او در همان منطقه زندگی کرده، نسبت می‌دهند و حتی در بین افشارهای بین بوغا، قاراجا اوغلان خود به دادال اوغلو تبدیل شده و در سایه نام او به زندگی خود ادامه داده است. خلق شعرهای خود را دور شاعر انقلابی بزرگی که بیانگر آرمان‌های قیام ترکمن‌های چو کور اووا علیه امپراتوری عثمانی بود، می‌تیند. بعد از این بسیاری از شاعران که در چو کور اووا ظهور می‌کنند، با نام دادال اوغلو سخن می‌گویند. از این پس دیگر دادال اوغلو شریک قاراجا اوغلان می‌شود. یعنی وقتی شاعر خلقی بزرگی در یک عصر و منطقه‌ای ظهور می‌کند، مهرش را بر شعر خالق آن سامان می‌کوبد... ۱

درباره عاشیق‌های پیش از قرن شانزدهم تقریباً هیچ اطلاعی نداریم و در مورد عاشیق‌های بعد از آن هم، حتی نام آورترین آنها نیز که سروده‌هایشان زبان به زبان به زمان ما رسیده، جزم‌مشتی روایات آمیخته با افسانه چیزی نمی‌دانیم و نمی‌توانیم هم بدانیم. حتی نمی‌توانیم رأی قطعی بدهیم که آنها در کدام دوره زندگی کرده‌اند، چرا که آنها را در تذکره‌ها و تاریخ‌های رسمی و حتی در قلمرو کتابت‌راهی نبود. حتی شواهد و اسناد معتبری که بتوانیم با استناد به آنها ثابت کنیم که عاشیق‌هایی

چون کرم ، امراه و غریب واقعاً وجود خارجی داشته‌اند ، در دست نداریم. ادبیات زنده و جوشان خلق در سده‌های میانه مورد بی‌مهری درس‌خواندگان، که اغلبشان هم خواه ناخواه و ای‌بسا که الزاماً وابسته به قدرت‌های بهره‌کش بودند ، قرار گرفته . آنها فریفته این پندار واهی بودند که خلق بی‌سواد قادر به آفرینش آثاری که از نظر هنری و ادبی دارای ارزش قابل‌اعتنایی باشند ، نیست و نتیجتاً در تنگنای سنت حاکم ، استعداد خود را در قلمرو ادبیات کلاسیک و رسمی به کار می‌بردند . اما خلق، به‌رغم همهٔ ناملایمات، ادبیات خود را پاس می‌داشت و آفریده‌های گرانمایهٔ خود ، چون داستان‌های دده قورقود ، کوراوغلو ، اصلی و کرم ، عاشیق غریب و ... را در طی صدها و هزارها سال بی‌واسطهٔ قلم و کاغذ پروده و حفظ کرده است .

یاشار کمال در انتقاد از روشنفکرانی که هنر و هنرمندان تودهٔ مردم را به‌دیدهٔ تحقیر می‌نگرند ، مقاله‌ای نوشته است تحت عنوان « مردم ، هنر ، سیاست ». او در ابتدای مقالهٔ خودش تعریف می‌کند که عاشیق ویسل (۱۹۷۳ - ۱۸۹۴)، خنیاگر نام‌آور خلق ترک که امروزه مجسمه‌اش در پارک گلخانهٔ استانبول گذاشته شده است ، در بحبوحهٔ اوج‌گیری هیاهوی غرب‌گرایی در آن سرزمین ، در حدود سال ۱۹۳۰ ، بر اساس بخشنامهٔ وزارت کشور دایر بر این که ساز یک آلت ارتجاعی است، مدت‌ها از نوازندگی و حمل‌سازش، که جزئی از وجودش به‌حساب می‌آمد ، محروم شده بود و ... سپس خطاب به روشنفکران آن‌چنانی، چنین می‌نویسد :

بزرگ‌ترین و شایسته‌ترین پدیدآورنده ، تودهٔ مردم است . توده گوا این که گاهی به بیراهه می‌رود ، فریب می‌خورد ، و فقر و نابسامانی عصرمان ناشی از اوست، خونش را هم از صدها سال باز بیهوده بر زمین ریخته است ، قرن‌ها است که بر اساس رابطهٔ شبان و رمه پاییده می‌شود و ... من همهٔ این‌ها را قبول دارم ، اما این حقیقت را هم نباید از نظر دور داشت که آفرینندهٔ معجزه و بیتنام نیز تودهٔ مردم است . غیر از تودهٔ مردم چه کسی را یارای آن بود تا در زیر بمباران هستی‌سوز آمریکا ایستادگی کند و سرانجام پوزهٔ آن غول را بر خاک بمالد ؟ ... نمی‌توان گفت که بخشی از تودهٔ مردم گرفتار واپس‌ماندگی و توحش نمی‌شود ، می‌شود ! اما نیروی خلاقهٔ خود را مثل طبقات و اقشار دیگر هرگز از دست نمی‌دهد . محال است که توده یک سر عقیم و منحط شود . از این‌روست که آفرینندگی سالم و کارسازش دوام

می یابد ...

و در مقاله دیگری تحت عنوان « اعتماد به خلق »، اعتماد بی پایان خویش را

به این نیروی تاریخ ساز چنین بیان می دارد :

مردم بالاخره بیدار و آگاه می شوند و تمام افسون‌ها و ترفندهای آنهایی را

که به ملاحظه منافع خویش می خواهند آنان را در جهل مرکب نگه دارند و با

بستن چشمانشان آنان را چون قیل‌های کور علیه منافع و مصالح خویش می رانند ،

نقش بر آب می کنند . چنین است و چنین خواهد شد . اگر چنین نبود ، نظام‌های

مترقی در هیچ جای جهان برپانمی شد . مردم ضرورتاً ترقی خواه هستند . این ضرورت

را باید دریافت و به توان و خلاقیت بی پایان آنان ایمان آورد . ۱

پردازنده همه داستانهای آذربایجانی - اعم از رزمی و بزمی و یا حماسی و

عشقی - روی هم رفته عاشیق‌ها بوده اند . با این تفاوت که مایه بعضی از آنها چون

اصلی و کرم ، شیرین و فرهاد و ... را از مردم و محیط [فرهنگی] خود گرفته و در

قالب خاص داستان‌های شفاهی بازسازی کرده اند و بعضی دیگر را خود آفریده اند .

در مورد چنین داستان‌هایی می توان گفت که در ابتدا عاشیقی داستانی و یا بخش‌هایی

از آن را ابداع و تصنیف کرده و سپس عاشیق‌های دیگر در طی قرن‌ها در پرمایه

کردن و تذهیب و شیرازه بندی و رنگ آمیزی و حفظ و انتشار و انتقال آن از نسلی

به نسلی و از منطقه‌ای به منطقه دیگری نقش کارساز ایفا کرده اند . به قول واقف ولیف

«چه کسی می داند که در پرورش و اعتلای این اثر جاودانه - کوراوغلو - به سطح

یک نمونه حقیقی هنری ، چند نسل از عاشیق‌ها شرکت کرده اند ؟ آنها الهام‌ها و

استعدادها و قریحه‌ها و هیجانات خود را بی خبر از یکدیگر روی هم ریخته ،

اثر به خون دل آفریده خود را به مثابه یک سند گران قدر بدیعی از نسلی به نسلی تحویل

داده اند . ۲ »

همه داستان‌های فلکلوریک آذربایجان، تحت تأثیر سنت داستان‌گویی عاشیقی

تلفیقی هستند از نظم و نثر . این دو قسمت عموماً پیوند عضوی باهم دارند . بنا بر

سنت، عاشیق بخش‌های نثر را تعریف می کند، و بخش‌های نظم را، که با احساسات

و عواطف و هیجانات و اضطرابات قهرمان ارتباط عمیق دارد ، با آهنگی متناسب و

۱ - نمک در عمل، ص ۲۶۴ - ۲۶۰ و ۲۴۶ - ۲۴۴ .

۲ - واقف ولیف ، داستان‌های حماسی آذربایجان ، باکو ۱۹۸۰ ، ص ۵۰ .

به همراهی ساز می‌خواند. عاشیق وقتی به قسمت‌های شورانگیز نظم می‌رسد، با بر زبان آوردن عباراتی نظیر «با سخن به بیان نمی‌آید، بگذار از ساز کمک بگیریم.» «استاد ساز را برداشت، ببینیم چه گفت.» و... شروع می‌کند به نواختن و خواندن.

تعریف هر داستان و داستانی معمولاً چند شب ادامه پیدا می‌کند و عاشیق که نبض شنوندگان خود را به دست دارد، با استفاده از شگردهای خاص، اشتیاق شنوندگان خود را برای تعقیب ماجراهای داستان برمی‌انگیزد. او گاهی برای جلوگیری از خسته‌شدن آنها، به اقتضای حال، یک قاراولی-نوعی قصه طنز آمیز و لطیفه‌مانند-تعریف می‌کند و بعد از رفع خستگی آنها، باز به تعریف داستان ادامه می‌دهد. گاهی هم با قطع رشته داستان و ناتمام گذاشتن تعریف یک حادثه هیجان‌انگیز شنوندگان هیجانزده را، به اصطلاح سر بزنگاه، در انتظار نگاه می‌دارد و با گفتن جملاتی از قبیل «حالا دلوران را در زندان به حال خود رها کنیم، برای شما از کی تعریف کنم؟ از کوراوغلو در چنلی بثل»، «حالا کوراوغلو با دلوران خود در چنلی بثل بماند، به تو از کی خبر بدهم؟ از مؤمنه خاتون در دربند.» و... به نقل ماجراهای دیگر می‌پردازد. کنجکاو و تشنگی شنوندگان به شنیدن ادامه داستان و اطلاع از سرنوشت قهرمانان چندان شدید است که شنوندگان در شب‌های بعد، حتی اگر ابریشمشان هم بر آتش باشد، می‌گذارند و خودشان را سرموقع به مجلس عاشیق می‌رسانند.

اکنون به چند صحنه کوراوغلوخوانی در مناطق مختلف نظر می‌اندازیم:
 ییری سبیک درباره نحوه اجرای «قورقولو» در میان تاجیک‌های فارسی‌زبان چنین می‌نویسد:

«حماسه قورقولو به مانند «شاهنامه» به شیوه‌ای خاص به توسط راوی دوتار نواز اجرا می‌گردد. شنوندگان که تعدادشان در حدود بیست-سی نفر است، دور خنیاگر حلقه می‌زنند و هفت-هشت ساعت بدون وقفه محو اجرای خنیاگر، که در نتیجه به وجد آمدن، بدیهه‌سرایی نیز می‌کند، می‌شوند.»^۱

آرمینیوس وامبری (۲۶) مجار، که گذارش در اواسط قرن نوزدهم به خانان آسیای میانه افتاده، در سفرنامه خود درباره سنت شعرخوانی عاشیق‌های ترکمن

بخشی‌ها - اطلاعات جالبی به دست می‌دهد :

«فقط هنگام شب و مخصوصاً در زمستان ، ترکمن‌ها میل دارند به قصه‌پریان و داستان‌های تاریخی گوش دهند . ولی خوش‌گذرانی عالی‌تری دارند که آن را به این مشغولیت‌های ساده ترجیح می‌دهند و آن گوش سپردن به آواز بخشی است که به همراهی دوتار اشعار قرقلو (گوراوغلی) و ملامان یا مخدوم قلی (۲۷) ، حماسه‌سرای ملی ، را - که هم‌وطنانش او را تا مقام اولیا بالا برده‌اند - می‌خواند ...^۱»

ولی خولوقلی نخستین گردآورنده «قل»های کوراوغلو به شیوه علمی در سال‌های بیست قرن بیستم نیز صححه جالب دیگری از کوراوغلوخوانی را در آذربایجان توصیف می‌کند :

عاشیق - کدام داستان را می‌خواهید ؟ بگویید تا برایتان تعریف کنم .

مهمانان - اول تو بگو ببینیم کدام داستان‌ها را بلدی عاشیق ؟

- من این‌ها را کم و بیش بلدم : داستان توفارقانلی عباس ، داستان ابراهیم ، داستان نوروز ، داستان شاه اسماعیل ، داستان کرم ، داستان غریب ، داستان علی‌خان ، داستان واله ، داستان کشیش اوغلو ، داستان طاهر ، داستان زیادخان اوغلو ، داستان دلغم ، داستان ریحان ، داستان کوراوغلو ...

- همه آنها یک مشت آدم‌های بی‌بو و خاصیتی بودند که با چشم گریان دنبال زن افتادند و آواره شدند . بین آنها تنها دو مرد پیدا می‌شود ؛ یا داستان کوراوغلو را شروع کن ، یا شاه اسماعیل را ...^۲

پیوند هنر و ابداع عاشیق‌ها با داستان‌های عامیانه آذربایجانی تا بدان پایه است که در اغلب داستان‌های رمانتیک چون اصلی و کرم ، عاشیق غریب ، عاشیق امراه ، عباس و گولگز ، عاشیق قربانی و ... قهرمان اصلی داستان خود عاشیق است .

عاشیق جنون

عاشیق جنون یکی از چهره‌های جالب داستان کوراوغلو است که در چند «قل» ظاهر می‌شود . «کوراوغلو و عاشیق جنون» یکی از «قل»های مستقل واریانت همت علی‌زاده را

۱- سیاحت درویشی دروغین ، ص ۳۹۶ .

۲- به نقل از ، پرتو نائلی ، داستان کوراوغلو ، ص ۱۳۶ .

تشکیل داده است. در این «قل» کوراوغلو، کاروان بزرگانباشی (سربازگان) را میزند و به چنلی بثل میبرد و در آنجا وقتی صندوق بزرگی را باز می کنند، عاشیقی سازه دست از داخل آن بیرون می آید. کوراوغلو از او می پرسد:

— این کیه بزرگانباشی؟ چرا توی صندوقش کرده ای؟

— عاشیق جنون است، کوراوغلو. عاشیق مخصوص من است. از زمانی که پیشم آمده، مال و مکنتم از حد گذشته. وقتی دیدم می خواهی به کاروان حمله کنی، توی صندوق قایمش کردم که اگر ثروتم از دست رفت، عاشیق جنون برایم باقی بماند.

— بعد از این عاشیق جنون پیش خودم می ماند تا در وصف دلاوری ها و هنرهایم دستان بگوید و ترانه بسازد. گاهی هم بزند و بخواند و دلم را باز کند. عاشیق جنون بعد از آن در چنلی بثل می ماند و عاشیق کوراوغلو می شود... کوراوغلو گاهی او را برای انجام مأموریت هایی به مناطق مختلف می فرستاده. عاشیق جنون هم می رفته، شهرها و محال ها را می گشته و در هر جا که زیبارویی، دلاوری، جوانمردی می دیده، خبرش را به کوراوغلو می رسانده است. کوراوغلو هم با خودش می رفته و با دلاورانیش را گسیل می داشته...

در «سفرترکمن» دستان، وقتی عاشیق جنون، کوراوغلو و نگار را از این که اجاقشان کور است، اندوهگین می بیند، خطاب به کوراوغلو می گوید: «همین مسأله است که ترا این طوری پریشان کرده؟ این که کاری ندارد؛ دنیا در زیر پای من مثل یک سینی می ماند. همه جا را از پاشنه در می کنم و جوان برازنده ای را که با حسن جمال خود بازار یوسف را بشکند و در پهلوانی دست رستم را از پشت بیندد، پیدا می کنم و نشانی هایش را به تو می دهم. آن وقت دلاورانت را مثل سیل روانه می کنی. اگر مرادت با خوشی میسر شد که چه بهتر، والا او را به زور می آوری و پسر خودت می کنی...»

عاشیق جنون از مشاوران خردمند و معتمد چنلی بثل و یکی از مبلغان پرشور آن سرزمین عدل و برابری و ترنم کننده دلاوری و مردمداری کوراوغلو و یارانش بود. در «پیری کوراوغلو» که آخرین مجلس دستان است، عاشیق جنون وقتی خبردار می شود که خانها و پاشاها قصد تجاوز به چنلی بثل خالی از دلاوران را دارند، خود را شتابان به کوراوغلو می رساند و بعد از آن که وی را در جریان توطئه

دشمنان می‌گذارد، در پیدا کردن و گرد آوردن دوباره دلاوران که هر کدام در سویی پراکنده شده بودند و نیز در نجات چنلی بثل نقش فعالی ایفا می‌کند.

عاشیق جنون در یکی از مجالس «کوراوغلو» استادنامه‌ای می‌خواند که بیت اول یک بندش چنین است:

عاشیق جنون روی نعره ساز می‌زند
عاشیق جنون نعره اوسته ساز چالار
نام صد دلاور در دستانش است
داستانیندا یوز ایگیدین آدی وار...

واقف ولیف مصراع دوم را دلیلی می‌داند بر این که دستان کوراوغلو را عاشیق جنون و یا هنرمندان ماهری چون او پرداخته‌اند. این نظر با نظر پیش گفته، که عاشیق جنون را نماینده عاشیق‌های پردازنده «کوراوغلو» می‌شناسد، مغایرتی ندارد. همو عمده‌ترین علت حضور عاشیق جنون در میان چهره‌های مردمی چنلی بثل را احترام فوق‌العاده و نفوذ اجتماعی فراوان تیپ عاشیق در بین مردم می‌داند و خاطر نشان می‌کند که «مردم برای آراستن جامعه چنلی بثل به تمام زیورهای زمانه، وجود چنین چهره‌ای را در آنجا لازم دیده‌اند.» همین کوراوغلوشناس، عاشیق جنون را نماینده سنت دده قورقود و اوزانی در لباس عاشیقی، و قوپوز انداخته و ساز برداشته و به عبارت دیگر از نظر ماهیت اوزان و از نظر شکل ظاهری عاشیق می‌داند و در این مورد می‌نویسد که او تنها از نظر ساز زدن و آواز خواندن است که به عاشیق‌های قرن هفدهم شباهت دارد، در حالی که از جهت عوامل داخلی و کیفیت معنوی و سجایای اخلاقی بیشتر به اوزانهای باستان مانده است و بیشتر نشانه‌های دده قورقود را که عبارتند از ذکاوت، ریش سفیدی، خیرخواهی، پرداختن به مسائل شخصی و غرق شدن در امور مربوط به جمعیت چنلی بثل و... در وجود خود دارد. بنابراین نتیجه‌گیری می‌کند که بعید نیست این اوزان جنون آورده شده از دوران باستان باشد که بعداً بر او لباس عاشیقی پوشانده‌اند.

کور او غلو

www.KetabFarsi.com

کوراوغلو قهرمانی است برخاسته از میان مردم و پاسدار منافع مردم؛ وعاشیقی است ترنم‌کننده دلآوری و جوانمردی، زر و زورداران او را راهزن می‌شمردند و مردم نجات‌بخش خویش، آنان تشنهٔ خونس بودند و اینان خواهان زندگی جاوید برایش، آنها به محو نام و نشانش می‌کوشیدند و اینان خاطرهایش را عزیز می‌داشتند و آن را با گرامی‌ترین یادمانها و عناصر و مایه‌های احساسی و اعتقادی می‌آراستند. بدین ترتیب افسانه و تاریخ به هم پیوست و از آمیزش آنها قهرمانی پدید آمد که از قهرمانان افسانه و تاریخ گذشتهٔ خلق‌های گوناگونی که او را از خود و از آن خود شمرده‌اند، نشانها دارد. شناخت چنین قهرمانی تاریخی - افسانه‌ای موضوع این کتاب است. افسانه و تاریخ به اعتباری نه تنها از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند، بلکه مکمل و متمم یکدیگر به‌شمار می‌روند؛ چرا که «افسانه شعلهٔ هوشمندی و بیدار دلی مردم و سازندگان تاریخ در طی قرن‌هاست. افسانه، داوری درست و دقیق و روح پنهانی و تسلیم‌ناپذیر جامعه‌ها در گذرگاه وقایع و حوادث روزگار است. چون، افسانه چهرهٔ دگرگون‌شده و صورت نقاب‌زده و تحول یافتهٔ حقایق پنهان و کتمان‌شده‌ای است... که تاریخ رسمی نمی‌خواهد آنها را به رسمیت بشناسد. افسانه آزر و هشدار، یاد و یادستان به فراموشی سپرده، اما فراموش نشدهٔ مردم است. افسانه فغان و فریاد در گلو فشرده و صدای محجوب و تکذیب و تظلم واقعیات راستین و آوای انبوه خلائق و انسان‌های گمنام و غیررسمی است که به شیوهٔ زیبا و جالب خودش در برابر دروغ و تقلب قد علم می‌کند و آرزوهای سوخته و امیدهای آتش‌گرفتهٔ مردم حقیقی را که تاریخ به گمان خود خاکسترش را به باد فراموشی قرن‌ها و اعصار سپرده است، به صورت بلور شده... از فنا و زوال و فراموشی در امان نگه می‌دارد...»^۱ با این همه برای سهولت مطالعه است که به تقسیم‌بندی موضوعی نیاز می‌افتد. هدف بازنمایی و بازشناسی چهره‌های کوراوغلو در آینه‌های تاریخ و افسانه است؛ چهره‌هایی که هر کدام ویژگی‌هایی متفاوت از دیگری دارد.

۱- مهدی اخوان ثالث، زندگی راستین در افسانه‌ها، تهران ۱۳۵۴، ص ۱۴.

در تاریخ

سابقه

وسعت منطقه انتشار دستان کوراوغلو و علل دیگر سبب شده است که پژوهندگان مختلف، سابقه تاریخی خود کوراوغلو و پرداخته شدن دستان رابه ادوار پیش از اسلام برسانند. چنان که زکی ولیدی طوغان این دستان را از بقایای یادمانهای جنگهای گوکترکهای غربی با ساسانیها دانسته، وجود تاریخی کوراوغلو را نیز به همان دوران می‌رساند. فواد کوپرولو هم دستان کوراوغلو را بازتاب جنگهای ترکان اغوز با مرزداران ایرانی دانسته، در این مورد چنین می‌نویسد:

«دسته‌ای از ترکان که در اواخر دوران ساسانیان در دشت‌های ماورای خراسان و خزر و سرحدات خوارزم - استراباد زندگی می‌کردند، وظیفه نگهبانی از سرحدات توکی‌یه‌ها را به عهده داشتند. اینان هر زمان که فرصتی به دست می‌آوردند، به داخل ایران می‌تاختند. خاقان‌نشین سول^۲ - که در سال ۹ - ۹۸ هـ / ۷۱۷ م. به دست یزیدبن مهلب بر افتاد - نیز به توسط این اغوزهای کوچ‌نشین وابسته به گوکترک‌ها تأسیس شده بود. افسانه کوراوغلو به مثابه خاطره زد و خورد‌های همین ترکان اغوز با مرزداران ایران، در دوران پیش از اسلام شکل گرفته، در دوران بعد از اسلام در جریان مهاجرت اغوزها از طریق خراسان به ایران، آذربایجان

۱ - Tu - kiie این کلمه را پرفسور قفس اوغلو با توجه به منابع چینی Tu - kūe ضبط کرده است که تلفظ چینی واژه ترک است. ترک، فرهنگ ملی ترک،

آنکارا ۱۹۷۷، ص ۲۶. عنایت‌الله رضا آن را Tu - kiu (نو - کیو) ضبط کرده.

۲ - ترک، ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، تهران ۱۳۶۵، ص ۲۵.

۲ - Sol (جیب).

و آناتولی، به این سرزمین‌ها انتقال یافته است. در این افسانه جنگ‌های یک خاقان مستقل و کوچک با ایرانی‌ها مورد بحث نیست، بلکه از تاخت و تازهای یکی از طرخان‌های وابسته به خاقان است که سخن می‌رود. ۱»

ضیاء گوکالب هم چهره داستانی شده سلطان محمود غزنوی ترک تبار و ایاز، غلام او را در وجود کوراوغلو و پسرخوانده‌اش عیواض می‌بیند. لازم به تذکر است که نویسندگان یادشده کم و بیش دارای تمایلات پان‌تورانیستی یا پان‌ترکیستی هستند و استدلال‌هایشان خواه‌ناخواه از تمایلاتشان تأثیر می‌پذیرد.

آقایان ارمنی که «دستان کوراوغلو» را براساس یکی از روایت‌های قفقاز در سال ۱۹۲۴ در استانبول انتشار داده، کوراوغلو را ارمنی تبار می‌دانند و ه. بربریان ارمنی نیز در مقاله مفصلی که در سال ۱۹۳۹ در پاریس انتشار داده، به شباهت‌های موجود بین افسانه پرداخته‌شده درباره جنگ‌های ارمنی - ساسانی مندرج در منابع تاریخی و بعضی از فصول دستان کوراوغلو اشاره کرده است. این افسانه مربوط است به قیام آرشاک دوم (۳۶۷ - ۳۵۱ م.) به انتقام چشمان‌درآورده‌شده پدرش تیران، علیه ساسانیان که در صفحات آینده به تفصیل در باره‌اش سخن خواهد رفت.

دومزیل فرانسوی، استاد دانشگاه سوربن، که در طی سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۲ در دانشگاه استانبول تحصیل می‌کرده و یکی از راهنمایان پرتونائلی براتاو در تألیف کتاب ارزنده‌اش «دستان کوراوغلو» - ۱۹۳۱ - بوده، سابقه موضوع قیام قهرمان علیه ستمگری که چشمان‌پدر او را درآورده، در سرزمین‌های قفقاز تا دوره اسکیت‌های قرن ششم پیش از میلاد می‌رساند. وی در رابطه با این موضوع به چند افسانه اشاره می‌کند که به‌قرار زیر هستند:

۱ - اسکیت‌ها (سکاها) که در زمان داریوش اول هخامنشی (۵۲۱ - ۴۸۵ ق.م.) از آسیای مقدم - ماد و سرزمین‌های مجاورش - بعد از حدود ۳۰ سال تسلط بر این نواحی به سرزمین خویش برمی‌گردند، با قیام غلامزادگان خود مواجه می‌شوند. حسن پیرنیا به نقل از هرودت درباره این قیام چنین می‌نویسد:

«وقتی سکاها پس از ۲۸ سال به مملکت خودشان برگشتند، دچار اشکالی شدند که کمتر از اشکال جنگ با مادی‌ها نبود، زیرا مواجه با دشمنی گشتند که

عده‌اش زیاد بود. توضیح آن‌که زنان سکایی از جهت غیبت طولانی شوهرانشان، با غلامانشان ارتباط یافته بودند. ۱ «و آن‌گاه توضیح می‌دهد که سکاها غلامان خود را از دم کور می‌کرده‌اند. غلام‌زادگان و به عبارت دیگر کورزادگان که در غیاب مردان سکایی به دنیا آمده و هنگام بازگشت آن‌ها از ماد، بزرگ شده و پی‌به‌نژاد خود برده بودند، بر آن می‌شوند تا مانع ورود کورکنندگان پدرانشان به سرزمین خود گردند. جنگ طولانی می‌شود و مردان سکایی نمی‌توانند بر آن‌ها پیروز گردند. تا آن‌که یکی از آن‌ها چنین می‌گوید:

«این چه کاری است که ما می‌کنیم؟ از جنگ عده‌ما کم می‌شود و هر قدر هم از دشمن بکشیم، از عده‌بندگان ما در آتیه کم خواهد شد. پیشنهاد می‌کنم نیزه و کمان را به یک سو افکنده، هر کدام شلاقی برداشته، بر آن‌ها حمله کنیم. مادام که بندگان اسلحه در دست ما ببینند، خودشان را با ما مساوی خواهند دانست، ولی همین که شلاق‌های ما را دیدند، به خاطرشان خواهد آمد که ما آقاییم و آن‌ها بندگان؛ و دیگر مقاومت نتوانند کرد.» سکاها چنین می‌کنند و جوانان کورزاد روی به هزیمت می‌نهند. ۲

۲ - بین گرجی‌ها نیز چنین افسانه‌ای وجود دارد: ایامان که خدمتگزاری دیوی را می‌کرد، ناگزیر از فراهم آوردن مقدار زیادی هیزم برای او بود. یک سال که نتوانسته بود تعهد خودش را به جای آورد، دیو از وی خواسته بود که یا هر دو پسرش را به او بسپارد و یا یکی از چشم‌هایش را به او بدهد... دیو چشم او را در می‌آورد. امیران، یکی از دو پسر ایامان به همراهی چند دلاور ستم‌دیده و عدالت‌خواه دیگر برای باز پس گرفتن چشم کمر همت بر میان می‌بندند و سرانجام دیو را می‌کشند.

۳ - دو افسانه دیگر نیز در باره موضوع مذکور در بین آرامنه رواج دارد، که اولی از این قرار است: شاپور دوم، پادشاه ایران، نیران، شاه ارمنستان را با نیرنگ کور می‌کند و پسر او آرشاک را به جانشینی وی تعیین می‌کند. آرشاک به انتقام پدر با شاپور به جنگ می‌پردازد... چنین به نظر می‌رسد که افسانه دوم

۱ - حسن بیرنیا (مشرالدوله)، ایران باستان، کتاب سوم، ج ۳، تهران ۱۳۴۱.

ص ۵۷۸.

۲ - همان، ص ۵۷۹.

تکمیل شده افسانه اول باشد :

پادشاه ایران فرمانروایی به نام شاپور وراز در آذربایجان داشت. بین تیران، شاه ارمنستان و شاپور وراز مناسبات حسن همجواری برقرار بود. تا آن که وزیر تیران به فتنه انگیزی می پردازد و برای وراز پیغام می فرستد که تیران اسبی بی نظیر دارد. وراز خواستار اسب می شود و تیران به جای آن اسب، اسب دیگری می فرستد و وزیر، وراز را در جریان می گذارد. او هم تیران را به نیرنگ اسیر می کند و بعد از درآوردن چشمانش وی را به حضور پادشاه ساسانی گسیل می دارد... بعد از آن، آرشاک پسر تیران به جای پدر به تخت سلطنت ارمنستان می نشیند و علیه ساسانیان به نبرد می پردازد... ۱

زادگاه

درباره محل تولد و پرورش کوراوغلو نظریات گوناگونی ابراز شده است : الکساندر خودزکو ، دانشمندی که در اواسط قرن نوزدهم برای نخستین بار ترجمه ای از « کوراوغلو » ی روی هم رفته معتبری را به زبان انگلیسی انتشار داد و این داستان را به جهان علم معرفی کرد، کوراوغلو را بر اساس اظهارات مردم آذربایجان، ترکمنی از طایفه تکه (۱) می داند که در زمان شاه عباس دوم صفوی (۱۰۷۷ - ۱۰۵۲ هـ. / ۱۶۶۶ - ۱۶۴۲ م.) در خراسان به دنیا آمده و به آذربایجان ایران کوچیده ، در دژی به نام چنای بئل واقع در دره سلماس و سر راه خوی - ارزروم راهزنی می کرده است . ۲ محمد امین نامی هم که سفرنامه اش تحت عنوان « سیاحت از استانبول تا آسیای وسطی » در سال ۱۲۹۵ هجری در استانبول چاپ شده، از شنیدن نام کوراوغلو در آسیای میانه دچار حیرت می شود و وقتی در این باره پرسش می کند ، پاسخ می شنود که کوراوغلو از طایفه تکه ساکن آن سرزمین بوده است. ۳ « در واریانت ترکمنی نیز کوراوغلی از طایفه تکه ترکمن است .

فاروق سومر با این نظریه مخالفت بر خاسته ، چنین نوشته است :

- ۱- یرتونا ئلی براتاد، حکایات خلق و حکایتگری خلق، استانبول ۱۹۲۶ ، ص ۱۹۰.
- ۲- منظومه های حماسی شفاهی آسیای میانه ، ص ۱۴۸ .
- ۳- داستان کوراوغلو ، ص ۹۳ [به نقل از ص ۱۳۱ همان سفرنامه] .

« بعضی کوراوغلو را به یک طایفه ترکمن ترکمنستان به نام تکه منسوب داشته ، براین عقیده‌اند که دستان از ترکمنستان به ایران و از آنجا به آناتولی راه یافته ... در حالی که کوراوغلو یک ترک آناتولی است و دستان کوراوغلو ابتدا در ترکیه شکل گرفته، از ترکیه به ایران و از ایران به ترکمنستان نفوذ کرده است ... »^۱

پرفسور م. ح. طهماسب هم با استناد به بخشی از قول خودزکو استدلال کرده است که کوراوغلوی تاریخی ، آذربایجانی بوده است :

«آذربایجانی بودن کوراوغلو به‌عنوان یک شخصیت تاریخی در چاپ‌لندن دستان نیز قید گردیده است . [که چنین قیدی نگردیده !] در مقدمه این واریانت که در سردارنده اطلاعات بیوگرافیک گونه زیادی در باره قهرمان است ، گفته می‌شود که (کوراوغلو از طایفه تکه بود .) چنان که از تاریخ برمی‌آید ، همین تکلوئی‌ها که به زبان آذربایجانی تکلم می‌کردند ، به جهت اعتقادات مذهبی نیز با طوائف شیعه قزلباش محلی آذربایجان بستگی داشتند . پرفسور پتروشفسکی در این باره چنین می‌نویسد : (دون ژوان (۲) آذربایجانی اسپانیولی شده ، سی و دو طایفه از قزلباش‌ها را نام می‌برد . ما در بین اینان استاجلو ، شاملو ، افشار ، ترکمن ، بایات ، تکلو و دیگران را می‌بینیم) پتروشفسکی در جای دیگری از اثری که این اطلاعات را به دست می‌دهد ، چنین می‌گوید : (طوائف قزلباش شیعه بودند و در قرن پانزدهم به زبان آذربایجانی تکلم می‌کردند .) باز هم از تاریخ چنین مستفاد می‌گردد که همین تکلوئی‌ها نقش فوق‌العاده مؤثری را در رسیدن شاه اسماعیل صفوی به قدرت ایفا کرده ، لشکر هشت‌هزار نفری پیشگام او را تشکیل داده بوده‌اند . بعدها شاه‌عباس که سیاست تبدیل دولت صفوی به یک دولت استیلاگر ایرانی را پیش می‌برد ، اکثر طایفه‌های آذربایجانی محلی را درهم کوبیده ، درباره قلع و قمع خونین تکلوها هم فرمان ویژه‌ای صادر می‌کند . این حادثه در سال ۱۰۰۴ هـ / ۱۵۹۶ م . روی داده است : این زمان مقارن است با اوایل درگیری قیام دهقانی که با حماسه کوراوغلو همخوانی و همانندی دارد . بدین ترتیب ظهور کوراوغلو در میان تکلوها که یکی از طوائف محلی آذربایجان بود ، کاملاً محتمل و ممکن به نظر می‌رسد . لازم به تذکر است که همه این مطالب درباره کوراوغلویی است که احتمال داده

می‌شود به مثابه یک شخصیت تاریخی وجود خارجی داشته است ...^۱ «
 با این همه ، این استدلال‌ها برای اثبات قطعی آذربایجانی‌بودن کوراوغلو کافی
 به نظر نمی‌رسد ؛ چرا که در آن تاریخ-نیمه اول قرن هفدهم - غیر از تکلوهای ساکن
 آذربایجان که اکثریت داشتند، در خراسان نیز به دو دسته تکلو می‌توان اشاره
 کرد : ۱ - بقایای تکه‌های خوارزم که این دسته نیز ترکمن بودند و از حدود قرن
 شانزدهم در شرق دریای خزر و حوالی خوارزم اقامت داشتند و بسیاری از آنها در
 اواخر قرن ۱۶ و قرن ۱۷ در نتیجه چیرگی مانگیت‌ها و کلموگ‌ها ناگزیر از ترک
 آسیای میانه شدند. ۲ - تکلوهایی که بعد از تأسیس دولت صفوی برای اعمال قدرت
 سیاسی آن دولت از آناتولی و آذربایجان به خراسان کوچیده بودند. از آن جمله
 از تکلوهایی می‌توان نام برد که رئیسشان بورون سلطان تکلو ، حاکم مشهد بود .^۲
 اگر مسأله مهاجرت کوراوغلوی تاریخی از خراسان به آذربایجان حقیقت داشته باشد،
 بعید نیست که وی از افراد تکلوهایی بوده باشد که پیش‌تر از غرب و مخصوصاً
 آذربایجان به خراسان مهاجرت کرده بوده‌اند. خصوصاً که پدر کوراوغلوی واریانت
 خودزکو مردی میرزا صراف نام است که در شهر مقدس مشهد جان می‌دهد و در
 حال احتضار به پسرش وصیت می‌کند که هرگز رودرروی پادشاهان ایران - صفویان -
 قرار نگیرد .

از جهانگردانی که گذارشان به آناتولی و آذربایجان افتاده ، بعضی او را
 آناتولیایی و بعضی دیگر آذربایجانی و محل زندگی‌اش را در کوه‌ها و قلعه‌هایی که
 نام او را بر خود دارند ، دانسته‌اند .

بعضی از تاریخ‌نگاران و فلکلورشناسان آذربایجانی و چند دانشمند غیر
 آذربایجانی بدون آن که محل مشخصی را به عنوان زادگاه کوراوغلو نام برده
 باشند، یا خود این قهرمان را آذربایجانی‌الاصل و یا ماجراهای زندگی‌اش را با حوادث
 تاریخی این سرزمین مرتبط دانسته‌اند. به عنوان مثال، در آنسیکلوپدی آذربایجان - ج
 ۵ ، ماده کوراوغلو - چنین نگاشته‌اند :

« یکی از دسته‌های جلالی که در آذربایجان ، ابتدا علیه اشغالگران عثمانی

۱ - م . ح . طه‌اسب ، داستان‌های آذربایجان ، ج ۴ ، باکو ۱۹۶۹ ، ص ۱۱-۱۰ .

۲ - فاروق سومر ، نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی ، آنکارا

و بعدها بر ضد صفویان و فتودال‌های محلی می‌جنگیدند، تحت رهبری کوراوغلو بود. بنا به روایات، نام اصلی کوراوغلو روشن بوده است. آگاهی در باره کوراوغلو و هم‌زمانش در منابع مکتوب بسیار کم است. بعضی از محققان مرکز فعالیت او را خراسان، بعضی دیگر آناتولی و اکثرشان آذربایجان دانسته‌اند...»

ولی ادعای علی‌اوسط قلیف صراحت بیشتری دارد. او بعد از آن که از جنگ‌های ایران و عثمانی و اشغال آذربایجان به توسط ترکان عثمانی و شورش‌های دهقانی جلالی در ترکیه و سرایت این شورش‌ها به نخجوان سخن می‌گوید، اظهار می‌دارد که: «دهقانان آذربایجانی و ارمنی به مبارزه پیوستند. یکی از دسته‌هایی را که علیه اشغالگران ترک می‌رزمیدند، کوراوغلو، قهرمان خلق، رهبری می‌کرد. بنا به روایت، نام اصلی کوراوغلو، روشن بود. فتودال ترک چشمان پدر پیر او را که یک دهقان بود، در آورده بود. بعد از این بود که روشن به کوراوغلو معروف شد. دسته‌های شورشی تحت فرمان او ضربات نیرومندی به ستمگران ترک و فتودال‌های محلی فرود آوردند... ۱»

پرفسور ساموئلیان ارمنی هم نوشته است که:

«کوراوغلو، به عنوان یک شخصیت تاریخی، آذربایجانی است. حماسه‌ای هم که در اطراف این قهرمان پدید آمده، بدون شبهه به جهت سیر رویدادها و از نظر جغرافیایی دارای عناصر آذربایجانی است. ۲»

همچنین غالب نویسندگان ترک او را آناتولیایی دانسته‌اند و معمولاً نام زادگاهش را نیز تعیین کرده‌اند. به عنوان مثال کیرزی‌اوغلو او را از قاراقویونلوها و پرورش یافته بخش علیای رودخانه ارس و ولایت قارص، واقع در منتهی‌الیه شرقی ترکیه دانسته است، در حالی که امید کافتانجی‌اوغلو که هشت «قل» از دستان کوراوغلو را ضبط و در ۳۳۵ صفحه منتشر کرده، با استناد به قول مردم بر آنست که که زادگاه او آقچاکوی واقع در نزدیکی بخش رفاهیة ارزنجان بوده، اما کوراوغلو بعدها در محلی به نام چاملی بثل، واقع در غرب سیواس مسکن گزیده است. کافتانجی‌اوغلو در مخالفت با آنهایی که او را از اهالی بولو دانسته‌اند، می‌نویسد که «در اطراف بولو کسی را نمی‌توان یافت که نام کوراوغلو را شنیده باشد. بیکی

۱- علی اوسط قلیف، تاریخ آذربایجان، ۱۹۷۲، ص ۷۴.

۲- داستان‌های آذربایجان، ج ۴، ص ۱۰.

هم که در برابر او قرار داشته ، نه بیک بولو ، بلکه بیکی یا پاشایی به نام بولو بوده است . ۱

اما فاروق سومر با استناد به چند سند به دست آمده از دفترهای مهمه آرشیو نخستوزیری استانبول ، زادگاه کوراوغلو را دهی به نام ساییق واقع در ایالت بولو بر سر راه آنکارا-استانبول معرفی کرده است . لازم به تذکر است که از تاریخ ۱۹۴۲ به بعد هشت سند رسمی از دفترهای مهمه یادشده در رابطه با شخصی به نام کوراوغلو به توسط چند تاریخ‌پژوه ترک کشف گردیده. این اسناد احکامی هستند که در فاصله سال‌های ۱۵۸۸/۰م و ۱۵۸۰/۰م و ۹۹۳/۰م و ۱۵۸۵/۰م از طرف حکومت مرکزی درباره کوراوغلو، به عنوان کارگزارانی چون قاضی ، بیک سنجاق و بیگلربیگی صدور یافته و از همه آنها چنین مستفاد می‌گردد که این شخص در حوالی بولو فعالیت می‌کرده است . در حکم نخست که به عنوان بیک بولو و قاضی گرده ۲ صادر شده ، از آنها خواسته شده است که شخصی کوراوغلو نام از قریه ساییق ، تابع گرده را که خانه‌ها را چاپیده و دو نفر را مجروح کرده و ... مردم رابه ستوه آورده ، دستگیر کنند .

فاروق سومر با استفاده از همین حکم، قریه مزبور را پیدا کرده و گزارش سفر خودش را به آنجا به تفصیل در شماره ۱۹ دسامبر ۱۹۷۵ مجله «هنر ملیت» که روی جلدش تصویری از کوراوغلو چاپ شده و در زیر آن به خطی درشت نوشته شده است که «دهکده زادگاه کوراوغلو پیدا شد!» انتشار داده و در عین حال خاطر نشان کرده است که «هیچ کدام از اهالی نمی‌دانستند که کوراوغلو از دهکده آنها برخاسته است.» از اسناد دیگر معلومات دیگری به دست می‌آید که قابل توجه هستند. در حکم مورخه اول جمادی الاول ۹۸۹/۰م و ۳ ژوین ۱۵۸۱م - از همدست شدن کوراوغلو با فردی به نام قارا مصطفی چاقال اوغلو و پیوستن عده‌ای به ایشان و تاخت و تازشان در اطراف سخن می‌رود . از دو حکم دیگر که در همین سال صادر گشته ، معلوم می‌شود که نام کوراوغلوی مذکور روشن بوده . می‌دانیم که نام کوراوغلوی قهرمان دستان نیز روشن و یا روشن‌علی بوده که در زبانهای خلق‌های مختلف اوروشان ، خوروشان ، ایریشوان نیز تلفظ می‌گردد . در همین حکم‌ها از افزایش

۱- امید کافنانجی اوغلو ، دستان‌های کوراوغلو ، استانبول ۱۹۷۹ ، ص VIII .

تعداد افراد کوراوغلو و قارامصطفی و وسعت گرفتن قلمرو فعالیت آنها نیز سخن رفته است. از حکم واپسین چنین برمی آید که کوراوغلو نتوانسته به فعالیت خود در آن منطقه ادامه دهد و به ناگزیر پیش محمودنامی در حوالی انقره (آنکارا) رفته. فاروق سومر با توجه به این که کوراوغلو نتوانسته است مقاومت را به مدت پنج سال در قلمرو امپراتوری عثمانی که هر قیام ضد دولتی را در خون قیام کنندگان خنثی می کرد، ادامه دهد، نتیجه گیری می کند که برای پیش بردن چنین امر بزرگی غیر از جسارت، به قابلیت های دیگری نیز احتیاج بوده است. وانگهی، دو سال پیش از صدور نخستین حکم، جنگ های ایران و عثمانی شروع شده بود و بنابراین می توان حدس زد که حضور اکثر نیروهای نظامی عثمانی در جبهه غربی، ادامه فعالیت کوراوغلو را در آناتولی شمال غربی تا حدودی امکان پذیر می ساخته است. فاروق سومر از دو جای دیگر نیز در همان حوالی نام می برد که اکنون نام کوراوغلو را بر خود دارند: ۱ - کوه های کوراوغلو واقع در جنوب گرده به ارتفاع ۲۴۰۰ متر که شاید همان رشته کوهی باشد که قهرمانان خطاب به آنها می گفته است: «پشتیانم تویی، قلعه ام تویی ای کوه!» ۲ - دروبند (در بند) کوراوغلو که بین گرده و ینی چاغا قرار دارد. در این دره چشمه ای نیز به نام چشمه کوراوغلو وجود دارد. فاروق سومر سپس یاد آور می شود که کوراوغلو بعدها به کوه های چاملی بثل که در بین سیواس و توقات قرار دارد، می رود.

غیر از جاهایی که فاروق سومر از آنها نام برده، کوه ها و قلعه ها و غارها و چشمه ها و ... زیاد دیگری نیز که با نام کوراوغلو ارتباط دارند، در آناتولی و ایران و قفقاز و آسیای میانه پراکنده است که نشان دهنده رد پای قهرمان تاریخ و افسانه در این سرزمین هاست.

پرتو نائلی اسم هفت کوه به نام کوراوغلو را می آورد که پنج تای آنها در ترکیه، یکی در آذربایجان قفقاز و دیگری در بین تغلیس و ایروان است. او از ۸ قلعه و چند چشمه و در بند و دره و صخره و غار و مزرعه پراکنده در آناتولی شرقی و قفقاز نیز نام می برد. یک قبیله ۴۰ خانواری نیز که نام کوراوغلو را بر خود دارد، در کوه نورحق بخش البستان - بین ماراش و مالاتیا - مسکن دارند. ۱

۲ - ر. ک.، پرتو نائلی، داستان کوراوغلو، ص ۱۴۲-۱۳۸ و فلکلور و ادبیات ۱۹۸۲.

فرهاد فرهادوف نیز با استناد به روایتی از «کوراوغلو»، که در سال ۱۸۸۹ در گرجستان ضبط شده، نوشته است که در آن تاریخ تنها در کوه تری آلت گرجستان بقایای بیش از ده قلعه باقی مانده بوده که «قلعه کوراوغلو» نامیده می شده‌اند.^۱ در نواحی شامخور، گده بیگ، قاراباغ آذربایجان آن سوی ارس نیز قلعه‌های کوراوغلو شناخته شده است.

در نقاط مختلف آذربایجان شرقی و غربی نیز جاهایی به نام کوراوغلو وجود دارند که متأسفانه تحقیقی در پیرامون آنها صورت نگرفته است. بعضی از آنها که نویسنده این سطور از وجودشان اطلاع یافته است، عبارتند از:

۱- طویله کوراوغلو واقع در کوه‌های پوشیده از جنگل بیسن اردبیل و آستارا و در حوالی «مشه‌سویی».

۲- کوه، دره و نشیمن کوراوغلو در حدود روستاهای بارنج، کرگج و آرپا دره‌سی، و نیز غار کوراوغلو در نزدیکی سعیدآباد، واقع در حومه تبریز. آقای بدخشان، در نامه‌ای که از سر لطف در رابطه با «گوراوغلی» از گنبد قابوس برایم فرستاده، نشان چاندی بیل را در ترکمن صحرا می‌دهد:

«در نشستی که با یکی از پیرمردان داشتم، می‌گفت که در فاصله بین نیل کوه و روستای دهنه، از توابع بخش کلالة گنبد، تپه‌ای کم ارتفاع و غیر مسکونی وجود دارد که از قدیم الایام به چاندی بیل معروف بوده است. روایت می‌کنند که اسب معروف گوراوغلی این فاصله را - از نیل کوه تا چاندی بیل - پرواز کرده و حتی جای پای اسب نیز در دامنه تپه موجود است. این را شنیدم، منتهی خودم فرصت نکردم که از نزدیک آنرا ببینم و دقیق‌تر برایتان بنویسم.»

گفتنی است که هر قهرمان محبوب داستان، معمولاً در مناطق رواج آن داستان ردیاهایی از خود به جا می‌گذارد. به عنوان مثال کوه رستم، باغ رستم، غار رستم، تخت رستم، سنگ رستم، برج رستم، گرز رستم، جای پای رستم، طویله و آخور و میخ طویله و جای سم رخش و... در سراسر ایران زمین پراکنده است.^۲ و به قول مجتبی مینوی «رستمی که اصلاً معلوم نیست آیا وجود تاریخی داشته است یا نه، و اگر شخص حقیقی بوده است، آیا فقط یلی در سیستان بوده که او را قلم و قوه

۱- تحقیقات در پیرامون ادبیات خلق آذربایجان، ج ۳، ص ۵۰.

۲- فردوسی نامه، ج ۲، ص ۱۷۶-۱۶۱.

شاعری فردوسی رستم داستان کرده است یا بهراستی جهان پهلوان بزرگی بوده است، از برای ما [ایرانی‌ها] رمز دلاوری و دلیری ملی است، و حتی تیره‌ای از ایل ممسنی هم او را جد خود می‌دانند و اهل تهران به خویشتن می‌بالند که رستم‌گرز خود را آنجا گرو گذاشته است.^۱»

بدین ترتیب بدیهی می‌نماید که تحقیقات بیشتر جای پاها و نشانه‌های دیگری از کوراوغلو نام‌آور را در مناطق مختلف آشکار خواهد کرد.

چنلی بئل

پناهگاه کوراوغلو را آذربایجان‌ها چنلی بئل - کمره مه‌گرفته - و ترک‌ها چاملی بئل - کمره پوشیده از درختان کاج - ، از بک‌ها چامبیل ، ترکمن‌ها چاندی بیل و ساکنان حوضه توبول، شمالی بئل، و... می‌نامند .

اکثر نویسندگان و پژوهندگان تاریخ و فلکلور ترک، چاملی بئل را قرارگاه اصلی کوراوغلو دانسته‌اند . این چاملی بئل گذرگاه معروفی است به ارتفاع ۱۶۴۶ متر و پوشیده از درختان کاج و صنوبر بر سر راه سیواس-سامسون، و میان سیواس و توقات قرار دارد . جهانگردان بسیاری از این گذرگاه نام برده‌اند و فاروق سومر نوشته است که کاروان‌هایی که برای خرید ظروف آلات مسی از ایران و سوریه و نقاط مختلف ترکیه به توقات آمد و رفت می‌کرده‌اند، به‌ناچار از چاملی بئل می‌گذشتند و کوراوغلو از آن‌ها باج می‌گرفته است .

در «آنسیکلوپدی آذربایجان» بعد از آن که تذکر داده شده که: «در جاهای بسیاری قلعه‌هایی به نام چنلی بئل موجود است و در منابع مربوط به سده نوزدهم از چنلی بئل به عنوان منطقه‌ای مسکونی نام برده شده» آمده است: «عباسقلی آقابا کبخانوف نشان داده که جعفرقلی خان دنبلی ، حاکم خوی مدتی را در چنلی بئل کوراوغلو ، واقع در نزدیک نخجوان گذرانده است.^۲» لازم به تذکر است که نوشته عباسقلی آقا با کبخانوف درباره حادثة یادشده ، عیناً چنین است :

«جعفرقلی خان ... بعد از فوت برادر [حسین خان دنبلی] خوی را تصرف

۱- مجتبی مینوی ، تاریخ و فرهنگ ، تهران ۱۳۵۲ ، ص ۳۹۸ .

۲- آنسیکلوپدی آذربایجان ، ج ۵ ، ص ۵۲۰ .

نمود و بعد از چندی از عباس میرزا، اعز اولاد [فتحعلی] شاه که به انتظام امور آذربایجان مأمور گشته بود، شکست خورده، به ماکو و از آنجا به چاملی بیل کوراوغلی که در سرحد روم است، رفته، سکنی پذیرگشت ۲۰۰۰ «می بینیم که در اینجا از «چنلی بئل... واقع در نزدیکی نخجوان» نه، بلکه از «چاملی بیل... که در سرحد روم است» سخن می‌رود. حادثه جنگ عباس میرزا و جعفرقلی خان مربوط است به ربیع الثانی ۱۲۱۴ که در قریه مغانجوق - واقع بر سر راه خوی و سلماس - اتفاق افتاده و جعفرقلی خان بعد از شکست، خودش را به قلعه قطور رسانده و از آنجا به قلعه ماکو، سپس به چخور سعد - واقع در جنوب ایروان - و مدتی بعد به میان کردن ساکنن بایزید و وان رفته است. ۱

در تاریخ «عالم آرای نادری» هم که در فاصله سال‌های ۶۶ - ۱۱۶۳ هـ / ۵ - ۱۷۵۰ م. تألیف یافته، هنگام ذکر «شورش دنبلی‌ها در خوی» که در ۷ - ۱۱۵۶ هـ / ۱۷۴ م. اتفاق افتاده، از محلی به نام چاملی بیل کوراوغلو سخن رفته است.

گفتنی است که علت اصلی قیام قبایل کرد دهبلی در خوی و سلماس، تشدید ستم مالیاتی بوده است. توضیح این که به فرمان نادر از خوی و سلماس به جای ۳ هزار تومان، مالیاتی که در زمان شاهان صفوی گرفته می‌شد، ۱۰۰ هزار تومان باج و خراج خواسته می‌شود. «مرتضی قلی خان و نجف قلی خان و جمعی دیگر از رؤسا و سرکردگان آن طوایف که در رکاب اقدس (نادر) به خدمات اشتغال داشتند» گزیر سر از فرمان می‌تابند و به قیام کنندگان که محصلان مالیاتی نادر را کشته بودند، می‌پیوندند. نادر نیز دسته‌هایی از قشون خویش را به فرماندهی محمدرضا خان قرخلو و... برای سرکوبی قیام روانه می‌سازد. مرتضی قلی خان هم از سر ناچاری به همراه ایلات و طوایف جنگ کنان به ترکیه پناهنده می‌شود. دولت عثمانی که در همین زمان قشون خود را برای حمله به ایران آماده می‌کرد، ۲۰ هزار نفر قشون ترک به سرکردگی یوسف پاشا را به همراه مرتضی قلی خان به آذربایجان می‌فرستد «و آن جماعت ایلغار کنان وارد محال خوی و سلماس» می‌گردند.

در اینجا بهتر است بعد از دانستن نظر نویسندگان «دولت نادر شاه افشار» درباره

بن قیام، به تعقیب حوادث پردازیم:

۱ - عباسقلی آقا باک خانوف، گلستان ارم، باکو ۱۹۷۰، ص ۸۲ - ۱۸۱.

۲ - مهدی آقاسی، تاریخ خوی، تبریز ۱۳۵۰، ص ۲۴ - ۲۲۲.

«شرکت نمایندگان طبقه حاکم در این قیام که ابتکار مراجعه به ترکیه نیز از آنها بود، حاکی از تشدید نارضایتی آنها و تلاششان برای رهایی از وابستگی به نادرشاه بود. ترکیه خیلی علاقه‌مند بود که در چنین مواردی در امور داخلی دولت نادر مداخله کند. والبنه این موضوع کمتر از هر چیز به غمخواری نسبت به سرنوشت قیام مربوط می‌شود. ۱»

در هر حال وقتی قشون ترک به همراهی مرتضی قلی خان در حدود سلماس و خوی پیشروی می‌کرد، دسته‌های قشون نادر «در کمال اطمینان و خاطر جمعی» در بیلاقات آن نواحی پراکنده و مشغول عیش و استراحت بودند. «اما از آنجا که همیشه لطف و کرم حضرت آفریدگار شامل حال نادر فلک‌اقتدار بود، در هنگامی که یوسف پاشا درچاملی بئلی کوراوغلو منزل نمود که دو اب خود را علوفه داده، حرکت نمایند، در آن اوان یک نفر گنج‌اوغلان (جوآنک = سرباز تازه‌کار) که از سردار خود رنجیده و به قصد قارص اردوی ترک را ترک کرده بود، از سراشتباه اسب به سوی خوی و سلماس می‌راند و اسیر افراد محمدرضا خان قرخلو می‌شود و او را از «چگونگی ورود یوسف پاشا به بلدیت مرتضی قلی خان» آگاه می‌کند و او هم به نیروهای تحت فرمان خود آماده‌باش می‌دهد و... نادری‌ها پیروز می‌گردند. ۲»

مهدی آقاسی توضیح داده است که «چاملی بلی کوراوغلو در دره قطور و مابین خوی و وان واقع شده است. ۳» و به‌طور شفاهی به دوستم احد عینیان گفته است که «در دره قطور، کمی بالاتر از پل قطور، نزدیک آب گرم خان» و بنابراین داخل خاک ایران قرار گرفته است. از پرس و جوهای دیگر چنین برمی‌آید که نزدیک همان محل که «کوراوغلو قلعه‌سی» (قلعه کوراوغلو) نیز نامیده می‌شود، یک چشمه آب و بقایای چند تا آخور به چشم می‌خورد که گویا اسطبل اسبان کوراوغلو بوده است. از مطالب «عالم آرای نادری» همچنین برمی‌آید که این محل

۱- آرونووا، اشرفیان، دولت نادرشاه افشار، حمید مؤمنی، تهران ۱۳۵۲، ص ۹۹-۱۹۸.

۲- محمد کاظم مروی، عالم آرای نادری، محمد امین ریاحی، تهران ۱۳۶۴، ج ۳، ص ۹۹۹-۱۰۰۵.

۳- تاریخ خوی، ص ۱۸۹.

باید در این سوی مرز، یعنی در آذربایجان واقع شده باشد. این مکان بی گمان همان «چاملی بلی کوراوغلی» است که عباسقلی آقا با کیخانوف از آن نام برده است. الکساندر خودز کو هم در اواسط قرن نوزدهم نوشته است که کوراوغلو بعد از مهاجرت به آذربایجان، در دره سلماس دژی به نام چنلی بثل برای خودش درست کرد که خرابه‌هایش هنوز هم باقی مانده. او از این دژ، کاروان‌هایی را که در جاده تجارتنی بزرگ بین ایران و ترکیه حرکت می‌کردند، مورد حمله قرار می‌داد.^۱ آیا این دژ هم همان «چاملی بلی کوراوغلی» مذکور در آثار با کیخانوف و محمد کاظم نیست؟

در هر صورت وجود چنین محلی، آن هم در حدود زمانی کمتر از یک قرن و نیم بعد از اوج‌گیری قیام‌های جلالی و با انتساب چاملی بلی به کوراوغلو، از نظر اثبات حضور کوراوغلو در سرحدات آذربایجان و آناتولی دارای ارزش ویژه‌ای است.

قیام‌های جلالی

در فصل گذشته دیدیم که هر کس کوراوغلو را از جایی دانسته، درحالی که درباره محل دقیق تولد و منطقه فعالیت وی اتفاق نظر وجود ندارد. اما آنچه که اکثر محققان مخالفتی با آن ندارند، شرکت کوراوغلو در قیام‌های جلالی است. و بنابراین آشنایی با این قیام ضروری می‌نماید.

قیام‌های جلالی یک رشته قیام‌های دهقانی هستند که در طی سده‌های شانزدهم و هفدهم در سرزمین آناتولی با گسست‌ها و فراز و فرودهایی ادامه داشته است. اسکندربیک منشی در باره وجه تسمیه این قیام‌ها چنین می‌نویسد:

«مجملاً، رومیان رومیه جماعتی را که به پادشاه زمان عاصی گشته، به نهب و غارت و تخریب ولایت مشغول می‌گردند، جلالی می‌نامند. در وجه تسمیه جلالی آنچه به خاطر ناقص می‌رسد، آنست که همانا این طایفه مظاهر جلال‌اند که رحم و

عفو و صلح در نهاد ایشان نیست. ۱»

عبدالباقی گؤلپینارلی، وجه تسمیه جلالیان را به گونه دیگری توجیه می کند. او بر آن است که این عنوان از اسم جلال نامی گرفته شده است که مقارن مرگ شیخ جنید - پدر بزرگ شاه اسماعیل - مدعی شده بود که شیخ جنید است. توضیح این که شیخ جنید که در اردبیل بر مقام جدش شیخ صفی الدین تکیه زده بود، تحت فشار جهان شاه قراقویونلو به آناتولی فرار کرده و در میان مریدان روزافزون علوی-قزلباش خاندان صفوی - که بعدها به یاری آنان به سلطنت رسیدند - زندگی و تبلیغ کرده بود. وی تحت فشار دولت عثمانی و بعد از ازدواج با خواهر اوزون حسن آق قویونلو، به اردبیل برمی گردد و در سال ۸۶۵ هـ / ۱۴۶۶ م. و در جریان جنگ با قوای شروان شاه کشته می شود و پسرش حیدر - پدر اسماعیل - جای او را می گیرد. در این گیرودار است که جلال نام برده، در توقات ادعا می کند که شیخ جنید است و عده ای را در اطراف خود گرد می آورد. گو این که بعداً معلوم می شود که وی شیخ جنید نیست، اما، دعوتش در میان ستم دیدگان آناتولی انعکاس وسیعی پیدا می کند. او ادعا می کرد که حضرت مهدی (ع) به زودی ظهور و دنیا را به نور عدل و داد روشن خواهد کرد. به نوشته گؤلپینارلی «ابتدا به کسانی که دعوت این شخص را پذیرفتند، جلالی گفتند و بعد از آن، این عنوان عموماً به کسانی که علیه حکومت پرچم قیام برمی افراشتند و دارای اعتقادی مخالف اصول تسنن بودند و از طرف دولت - عثمانی - تحت تعقیب قرار می گرفتند، داده می شد. سرانجام این عنوان مفهوم عام تری پیدا کرد و بهر فرد و گروه قیام کننده اطلاق گردید و مترادف یاغی و عاصی و ... شد. ۲»

آن طور که از منابع تاریخ عثمانی برمی آید، این عنوان از نام درویش جلال بوزاکلوی ۳ ترکمن که در سال ۹۲۵ هـ / ۱۵۱۹ م.، در زمان سلطنت سلطان سلیم اول قیام کرده و ادعای مهدویت داشته، گرفته شده است. پیروان همین درویش جلال را درویشان جلالی و قیام هابی را که بعد از آن علیه دولت عثمانی شده، جلالی

۱ - اسکندربیک منشی ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، به کوشش ایرج افشار.

تهران ۱۳۳۴، ص ۶۶ - ۷۶۵. پس از این عالم آرای.

۲ - عبدالباقی گؤلپینارلی، زندگی، هنر و اشعار پیر سلطان ابدال، ۳ ج، استانبول

۱۹۶۹، ص ۵.

نامیده‌اند. قیام درویش‌جلال را چند قیام جلالی دیگر که رنگ شدید مذهبی داشتند و عمده‌ترینشان قیام‌های ذوالنون ۹۳۲ هـ / ۱۵۲۶ م. و قلندر چلبی ۹۳۳ هـ / ۱۵۲۷ م. بردند، در پی داشت. این قیام‌ها تحت عنوان قیام‌های جلالی مذهبی مورد مطالعه قرار می‌گیرند. اگر قیام‌های یادشده را مرحله اول قیام‌های جلالی حساب کنیم، مرحله دوم آن از اواخر دهه واپسین سده شانزدهم شروع گردیده، تا اواخر دهه اول قرن هفدهم ادامه می‌یابد. این مرحله، که بعضی از مورخان ترک آن را دوره فترت جلالی نامیده‌اند، قیام‌های دهقانی مسلسلی را در بر می‌گیرد که قیام قره‌بازیچی نخستین آنهاست. آتش این قیام در سال ۱۰۰۶ هـ / ۱۵۹۸ م. در آناتولی مرکزی شعله‌ور می‌شود و سراسر آناتولی و سرحدات ایران و ارمنستان را فرا می‌گیرد و موج‌های دیگری از قیام‌ها را به دنبال می‌آورد و سرانجام با سرکوبی خونین این قیام‌ها در اواخر دهه اول قرن هفدهم، مرحله دوم به پایان می‌رسد. بعد از آن نیز قیام‌های دهقانی‌یی که خصوصیات قیام‌های جلالی را داشته‌اند، به‌طور گسسته و هر از گاهی تا اواخر قرن هفدهم در بخش‌هایی از آناتولی شعله می‌کشند و خاموش می‌شوند. این دوره را تحت عنوان مرحله سوم قیام‌های جلالی مورد مطالعه قرار می‌دهیم. اما آنچه که در این کتاب مورد توجه است، فترت جلالی است که گفته می‌شود کوراوغلو یکی از سران آن بوده است. این دوره مقارن است با سلطنت شاه‌عباس اول در ایران.

علل قیام‌های جلالی

- توریتینووا^۱ علل قیام‌های جلالی را چنین جمع‌بندی کرده است:
- ۱ - بحران اقتصادی امپراتوری عثمانی و افتادن بخش اعظم در آمد ارضی به دست ملنزم‌ها. (ملنزم به کسی گفته می‌شد که حق وصول «عوارض دیوانیه» یک‌یا چند ده و قصبه را در مقابل پرداخت وجه مقطوعی به خزانه دولت به دست می‌آورد و تا آخرین قطره خون رعایا را می‌مکید.)
 - ۲ - تسریع و تشدید جریان ورشکستگی و از میدان به در رفتن فئودال‌های

۱ - Tveritnova